

مسئولیت مدنی ناشی از ورود زیان بدنی به متوفا

خدیجه مظفری*

استادیار گروه حقوق دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی دانشگاه الزهراء(س)

عباس میرشکاری

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۲/۲۸)

چکیده

اگر به جسد انسان، پس از مرگ، آسیبی برسد، تحلیل موضوع به‌ویژه از نظر شناخت زیان‌دیده شایان توجه است: آیا خود متوفا را باید زیان‌دیده شمرد؟ تردید از اینجا آغاز می‌شود که او فوت کرده و اهلیت را از دست داده است، بنابراین، نمی‌تواند نسبت به بدنش حقی داشته باشد، به‌علاوه، او درد و رنج بدنی را احساس نمی‌کند، پس تصور ورود زیان بدنی به وی دشوار است. در نتیجه، نمی‌توان «درگذشته» را نسبت به لطمه وارده به جسمش، زیان‌دیده شمرد. گزینه بعدی، تلقی وراث درگذشته به‌عنوان زیان‌دیده است، اما این تحلیل نیز با ظاهر قانون مجازات اسلامی سازگار نیست. به‌نظر می‌رسد با نفی دو گزینه یادشده، جامعه را باید زیان‌دیده اصلی به‌شمار آورد؛ چه این جامعه و به بیان بهتر، اشخاص زنده هستند که با لطمه وارده به جسم بی‌جان یکی از هم‌نوعان‌شان دچار لطمه شده‌اند و امنیت خاطر و آرامش‌شان برهم خورده است؛ بدین ترتیب، با پذیرش مسئولیت مدنی برای عامل زیان، در واقع، به زندگان اطمینان داده می‌شود که جسمشان پس از مرگ نیز مورد احترام خواهد بود. به همین علت، هم مشهور فقها و هم قانون مجازات جدید، به پرداخت دیه میت در راه‌های خیر حکم می‌دهند تا بدین وسیله لطمه وارده به جامعه جبران شود.

واژگان کلیدی

جنایت بر میت، دبه، زیان بدنی، متوفا، مسئولیت مدنی.

۱. مقدمه

اهلیت تمتع با انعقاد نطفه آغاز می‌شود و با مرگ انسان پایان می‌یابد (مواد ۹۵۶ و ۹۵۷ ق.م.ا). معنای ساده این سخن این است که انسان متوفا، نمی‌تواند دارای حقی باشد. حال، جای این پرسش است که اگر به بدن متوفا، زبانی وارد آید، آیا می‌توان از مسئولیت مدنی عامل زیان صحبت کرد؟ در این صورت چه کسی می‌تواند به‌عنوان زیان‌دیده مطالبه خسارت کند؟ این موضوع در فقه «دیه میت» و در حقوق آمریکا «Posthumous harm» خوانده می‌شود؛^۱ در حقوق موضوعه ما نیز ماده ۴۹۴ قانون مجازات پیشین و ماده ۷۲۲ قانون مجازات جدید به این موضوع پرداخته‌اند.

در هر سه نظام حقوقی مورد مطالعه، اختلاف دیدگاه‌ها در پاسخ به این پرسش بسیار است: درحالی‌که به‌راحتی می‌توان با استناد به عدم اهلیت متوفا یا عدم قابلیت درک و آگاهی‌اش، زیان وارده را بدون جبران باقی گذاشت، این نظر نتوانسته ادبیات فقهی و حقوقی را با خود همراه سازد. اکثریت به این سمت رفته‌اند که زیان را همچنان قابل جبران بدانند، اما رویکردها در تشخیص زیان‌دیده متفاوت است؛ گروهی خود متوفا را زیان‌دیده می‌دانند (Thomas Mccarthy, 2009:775)؛ شماری دیگر، ورثه (Young, 2013:200) و در نهایت، برخی دیگر، جامعه را به‌عنوان زیان‌دیده می‌شناسند (ibid).

افزون بر این، تنوع در شیوه استدلال نیز آشکار است؛ برخی به فرض قانونی متوسل شده و مرده را در حکم زنده پنداشته‌اند و شماری دیگر به اهمیت حق استناد می‌کنند؛ برخی دیگر تلاش کرده‌اند به شیوه‌ای متوفا را به زندگی و زندگان منسوب کنند، اما جوهره مشترک همه این استدلال‌ها و دیدگاه‌ها، این است که به موضوع، از دریچه جبران زیان به‌عنوان یکی از اهداف مسئولیت مدنی می‌نگرند (Feinberg, 1980:59). به هر روی، در این مقاله، نخست به این پرسش خواهیم پرداخت که آیا برای عامل زبانی که به متوفا ضرری وارد کرده است، می‌توان مسئولیتی شناخت؟ (مبحث نخست). پس از آن، به شرایط و موارد معافیت از مسئولیت می‌پردازیم (مبحث دوم) و سرانجام از چگونگی پرداخت خسارت یاد خواهیم کرد (مبحث سوم).

۲. مبنای مسئولیت عامل زیان

پرسش اصلی این است که چرا باید برای شخصی که به متوفا زبانی وارد آورده است، مسئولیت مدنی قائل شد؟ آیا هدف، جبران زیان است؟ اگر این‌گونه است، زیان چه کسی باید

۱. این واژه ابتدا در توصیف فرزندی به‌کار می‌رفت که پس از مرگ پدرش به دنیا آمده و همچون دیگر فرزندان از پدرش ارث می‌برد (Kirsten Rabe Smolensky, 2009:763).

جبران شود؟ خود متوفا، وراثت وی یا جامعه؟ به این احتمالات در مبحث پیش‌رو پرداخته خواهد شد.

۲. ۱. تلقی متوفا به عنوان زیان دیده

انسان‌ها نسبت به بدنشان حق دارند؛ این حق تنها ویژه روزهای زنده بودن نیست؛ پس از مرگ نیز این حق همچنان پابرجاست (Feinberg, 1980: 59). از نشانه‌های پذیرش همین حق است که انسان‌ها می‌توانند دربارهٔ پیوند اعضای بدنشان، پیش از مرگ، تصمیم بگیرند (ر.ک. قانون پیوند اعضا). به همین دلیل، بدن متوفا حتی پس از مرگ نیز حرمت دارد. چنانکه در پاره‌ای از روایات، حرمت انسان مرده را همانند انسان زنده دانسته و برای ایراد لطمه به جسم متوفا، دیه قائل شده‌اند (حلی، ۱۳۸۷: ۷۲۸: «حرمته میتا کحرمته وهو حی...»؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۷۲؛ اسدی، ۱۳۸۷: ۴۲۲: «وقد روی عبدالله بن مسکان عن الصادق (ع) فی رجل قطع رأس الميت، قال: علیه الدیه، لأن حرمته میتا کحرمته و هو حی»؛ روحانی، ۱۳۸۷: ۴۳۵-۴۳۶؛ صدوق، ۱۳۸۶: ۵۴۳؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۷۲). تحت تأثیر همین باور، در فقه، کم‌وبیش، قول مشهور این است که دیه مال خود میت شمرده می‌شود (خامنی، ۱۳۶۶: ۵۹۹: «وهذه الدیه لیست لورثته بل للمیت»).

قانون‌های مجازات پیشین و کنونی نیز از همین باور پیروی کرده‌اند؛ چنانکه در تبصره ماده ۴۹۴ ق.ق. و ماده ۷۲۲ ق.ج. دیه از آن خود میت، دانسته شده است. حتی قانون مجازات جدید دربارهٔ حد قذف نیز امکان توهین به مرده را پذیرفته است؛ حقی که به ورثه وی واگذار می‌شود.^۱

در پذیرش این باور (برخلاف آنچه گفته‌اند: Thomas Mccarthy, 2009: 775)، نباید دل‌نگران عدم اهلیت استیفای متوفا بود؛ چه می‌توان اجرای حقوق وی را به ورثه‌اش سپرد، اما هنوز سه ایراد مهم‌تر و اصلی‌تر باقی است:

ایراد نخست - عدم اهلیت متوفا: اهلیت تمتع با مرگ پایان می‌یابد؛ پس «متوفا»، حقی (از جمله نسبت به بدنش) ندارد تا بتواند زیان وارد به آن را مطالبه کند (Wellman, 1995: 146; Partridge, 1981: 243)؛ همانند این ایراد، دربارهٔ دیه قتل نفس نیز دیده می‌شود؛ آنجا نیز شماری از فقها با احتساب دیه به عنوان مال متوفا از آن جهت که مستلزم زنده تلقی کردن

۱. «قذف عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به شخص دیگر هرچند مرده باشد»؛ ماده ۲۴۵ ق.م.ا. «حد قذف اگر اجراء نشده و مقذوف نیز گذشت نکرده باشد به همه ورثه به‌غیر از همسر منتقل می‌گردد و هر یک از ورثه می‌تواند تعقیب و اجرای آن را مطالبه کند هرچند دیگران گذشت کرده باشند»؛ (ماده ۲۶۰ ق.م.ا.).

۲. در توجیه این سخن به ضرب‌المثلی لاتین به این مضمون استناد می‌شود:

Actio personalis moritur cum persona: a personal action dies with the person. (Smedley, 1960: 605).

متوفاست، مخالفت کرده‌اند (فقحانی، ۱۴۱۸ق: ۲۷۱؛ ایزانلو و میرشکاری، ۱۳۸۹: ۴۹). این ایراد به‌نحو آشکارتری درباره‌ی زیان وارد به درگذشتگان نیز قابل طرح است، زیرا وقتی شخص نمی‌تواند هنگام مرگ دارای اهلیت تمتع شناخته شده و خود، مالک دیه شود، به‌طور اولی، پس از مرگ نیز نمی‌تواند برخوردار از حقی شود.

در حقوق آمریکا، این ایراد را این‌گونه رفع کرده‌اند که مرگ، اهلیت تمتع از حقوق کم‌اهمیت را از میان می‌برد؛ بنابراین، اهلیت تمتع نسبت به حقوق مهم همچنان باقی است؛ از جمله این حقوق، حق شخص نسبت به بدنش است (Thomas Mccarthy, 2009: 782). اما این باور، معیاری برای تشخیص حقوق مهم از حقوق کم‌اهمیت ارائه نمی‌دهد. برخی دیگر میان حق و صاحب آن تفاوت گذاشته‌اند؛ حق مصونیت بدن متوفا در برابر هر گونه زیان همچنان پابرجاست؛ اگرچه دیگر صاحب حقی وجود ندارد (Feinberg, 1980: 45). اما بدیهی است که چنین تفکیکی (کمینه در نظام حقوقی ما) نمی‌تواند درست باشد؛ چه اگر دارنده‌ی حق نباشد، سخن از خود حق بی‌معناست.

در فقه، برای رفع ایراد گفته‌شده، راه دیگری انتخاب شده است؛ فقهای که تحت تأثیر قول مشهور در فقه، دیه‌ی میت را از آن خود وی می‌دانند، به فرض قانونی متوسل شده و مالکیت میت بر دیه را مالکیت تقدیری و حکمی دانسته‌اند (نابینی، ۱۴۱۸ق: ۱۸۲ - ۱۸۰: «أما ملک المیت للديه فهو ملک حکمی» (همان)؛ «الملك التقديری فی الدیه بالنسبه إلی المیت» (خویی، ۱۳۷۸: ۲۲۵ - ۲۲۴)؛ «الملکيه التقديریه فی ديه المیت»؛ گلپایگانی، ۱۴۱۹ق، ۱۵۷؛ طهوری، ۱۴۱۹ق: ۲۵۱ - ۲۴۶). تبصره ماده ۴۹۴ قانون مجازات پیشین نیز از همین تعبیر استفاده کرد؛ چنانکه در آن می‌خواندیم: «دیه مذکور در این ماده به‌عنوان میراث به ورثه نمی‌رسد بلکه مال خود میت محسوب شده...»؛ از لحن این تبصره این‌گونه برمی‌آید که خود قانونگذار نیز از ایراد پایان اهلیت تمتع شخص باخبر بوده، پس آگاهانه در حکم خود نوشت: «...مال خود میت محسوب شده...»؛ بدین ترتیب، مالکیت میت بر دیه را نوعی فرض قانونی می‌دانست، اما در قانون جدید، این نکته دیده نمی‌شود. چنانکه در تبصره ماده ۷۲۲ ق.ج. آمده است: «دیه جنایت بر میت به ارث نمی‌رسد بلکه متعلق به خود میت است...». با این حال، پناه بردن به فرض حقوقی همیشه آخرین راه‌حل است. در واقع، تا جایی که شدنی است، باید تلاش کرد نظام حقوقی در کنار واقعیت‌ها حرکت کند و از توسل به مجاز دوری شود. از این رو، شاید بتوان یکی از دو راه‌حل زیر را در پیش گرفت:

راه‌حل نخست - همان‌گونه که می‌دانیم، انسان تا پیش از انعقاد نطفه، معدوم است؛ معدوم نیز نمی‌تواند دارای هیچ حقی شود مگر به تبع موجود (مواد ۴۹ و ۶۵ ق.م.). این استدلال درباره‌ی متوفا نیز صدق می‌کند؛ متوفا، اگرچه معدوم است، اما می‌تواند به تبع موجود (وراثش) دارای حق شود؛ اما اگر شخص، وارثی نداشته باشد، آیا هنوز هم این راه‌حل پاسخگوست؟

همچنین، حتی اگر به ماده ۸۶۶ ق.م. استناد کنیم و حکومت را وارث شخص بدون وارث بدانیم، برخورداری معدوم به تبع موجود از پاره‌ای حقوق، حکمی استثنایی است که گسترش آن به انسان متوفا روا نیست.

راه حل دوم - ترکه، همه اموال مورث را که هنگام مرگ در ملکیت وی بوده‌اند، در برمی‌گیرد، به این ترتیب، اموالی که پس از مرگ، به دارایی متوفا می‌پیوندند، از ترکه خروج موضوعی خواهند داشت، مگر آن دسته از اموالی که سبب آنها در زمان زندگی شخص ایجاد شده باشد. در کتاب‌های فقهی، مثالی آورده می‌شود که اگر شخص پس از پهن کردن تور در دریا بمیرد و ماهی پس از فوت وی، به داخل تور افتد، آیا ماهی داخل در ترکه شمرده خواهد شد یا خیر؟ پاسخ به این پرسش عموماً مثبت است (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۴۳). مانند این قضیه در قرعه‌کشی بانک‌ها رخ می‌دهد: فرض کنید فردی پس از افتتاح حساب نزد بانک می‌میرد، اتفاقاً پس از مرگ نیز در قرعه‌کشی بانک جایزه‌ای را می‌برد. آیا این جایزه متعلق به او نیست؟ آیا در ترکه او جای نمی‌گیرد؟ بی‌تردید، پاسخ به این پرسش مثبت است؛ چراکه سبب ایجاد حق بر جایزه، در دوران حیات او به وجود آمده بوده و تنها شرط برخورداری از جایزه در دوران پس از مرگ رخ می‌دهد. شاید همانند این استدلال را بتوان درباره خسارت وارد به متوفا نیز مطرح کرد: انسان‌ها در زمان زندگیشان نسبت به بدنشان حق دارند؛ بنابراین، سبب حق انسان نسبت به جسمش پیش از مرگ ایجاد شده؛ از این رو غرامت دریافتی را باید در ترکه به حساب آورد، اما این استدلال نیز نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا سبب غرامت، خسارتی است که به متوفا، پس از مرگ وارد شده و به سبب می‌توان حق شخص نسبت به جسمش را سبب به حساب آورد.

ایراد دوم - عدم صدق عنوان زیان: زیان بدنی، صدمه‌ای است که به سلامت شخص وارد شده و به او از نظر روانی زیان رساننده و نیز هزینه‌های درمانی را بر دارایی او تحمیل می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۴۵). در مورد متوفا، جدا از آنکه مسلماً هزینه‌های درمان معنا نخواهد یافت، زیان روانی نیز مصداقی نخواهد داشت، زیرا ورود زیان روانی به شخص (تحمل درد و رنج) مستلزم درک و آگاهی است (Feinberg, 1980: 66). در حالی که متوفا هیچ‌گاه نمی‌تواند از زیان بدنی‌اش با خبر شده و دچار درد و رنج شود (Kramer, 2001: 29). در تأیید این باور، به سخنی از اپیکور استناد می‌شود؛ آنگاه که این فیلسوف یونانی در توجیه عدم ترس از مرگ می‌گوید: «آنگاه که ما هستیم، مرگ نیست، آنگاه که مرگ هست، ما نیستیم، پس دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد» (Partridge, 1981: 65).

این ایراد بخشی از حقیقت را به همراه دارد؛ چه تردیدی نیست که هزینه درمانی به زیان بدنی وارد به متوفا تعلق نخواهد گرفت، اما در بخش دوم این ایراد، تردید رواست؛ برای

بررسی بهتر این تردید، پرسش را به صورت کلی تر مطرح می‌کنیم: آیا آگاهی زیان‌دیده شرط تحقق ضرر است یا شرط مطالبه آن؟ ثمره عملی انتخاب یکی از این دو گزینه در این است که اگر آگاهی زیان‌دیده شرط تحقق ضرر باشد، در صورت عدم آگاهی وی، هیچ‌کس نمی‌تواند زیان را مطالبه کند، اما اگر بپذیریم که آگاهی زیان‌دیده شرط مطالبه زیان است، اگر خود زیان‌دیده از آن مطلع نشود، هر گاه که آگاه شد یا وراثش به‌عنوان قائم‌مقام عام وی از آن باخبر شوند، حق مطالبه زیان وارده را خواهند داشت. برای بیان پاسخ پرسش یادشده، برخی زیان وارد بر متوفا را با انسان زنده مقایسه می‌کنند. همان‌گونه که در زیان به انسان زنده آگاهی وی شرط نیست، انسان متوفا نیز همین گونه است. برای نمونه، اگر مال کسی را غصب کنند یا آبرو و حیثیت کسی را از بین ببرند، اما خود وی از آن باخبر نشود، آیا می‌توان او را زیان‌دیده ندانست؟ (Levenbook, 1984:407). بی‌شک پاسخ این پرسش منفی است؛ عرف زیان‌دیده جاهل را نیز «زیان‌دیده» می‌داند (Feinberg, 1987:87)، زیرا چه او بداند و چه نداند، مالش غصب شده یا به آبرو و اعتبارش لطمه وارد شده است.

افزون بر این، نتایج نادرستی از تلقی آگاهی به‌عنوان شرط وقوع زیان برداشت خواهد شد. برای نمونه، اگر انسانی به‌علت نبود خورد یا نداشتن درک و حس، متوجه توهین صورت‌گرفته به خودش نشود، براساس این نظر، ضرر معنوی محقق نشده است. همچنین، در دنباله همین برداشت، با توجه به اینکه بسیاری از حیوانات از قدرت درک بیشتری نسبت به انسان برخوردارند، ورود ضرر به حیوانات نیز قابل تحقق است. به‌همه این نتایج، این را نیز بیفزایید که اگر قدرت درک ضرر شرط تحقق ضرر باشد، غرامت قابل پرداخت از میزان قدرت درک انسان تأثیر خواهد پذیرفت. به‌نظر می‌رسد به‌سختی بتوان این نتایج را پذیرفت. از این رو، برخی نویسندگان بر این باورند که ضرر صرف‌نظر از تجربه و درک ما واقع می‌شود.^۱

اگرچه این استدلال درست است، درباره همه زیان‌ها صدق نمی‌کند. در واقع، برای تحقق زیان مالی و معنوی نیازی به آگاهی زیان‌دیده نیست، اما ویژگی زیان بدنی، درد و تألمی است که شخص با لطمه به بدنش درک می‌کند؛ درک این درد و ناراحتی بدون آگاهی معنا نخواهد یافت. همچنین، قیاس انسان مرده با انسان زنده روا نیست؛ چه انسان زنده اگر هم نسبت به وقایع پیرامونش آگاه نشود، اما به‌صورت بالقوه، می‌تواند آگاهی و اطلاع پیدا کند، اما عدم آگاهی انسان متوفا حتی به‌صورت بالقوه نیز نیست. متوفا برای همیشه قدرت آگاهی‌اش را از دست می‌دهد؛ در نتیجه برخلاف انسان زنده که می‌توان احتمال آگاهی‌اش را نسبت به وقایع داد، جهل متوفا، ابدی و دائمی است؛ بنابراین، قیاس این دو، درست نیست.

1. Feinberg, J. (1987) *Harm and Self-Interest*/45: "we are harmed when our interests are thwarted, regardless of whether we are aware of the harm".

ایراد سوم - عدم تعلق دیه به ورثه: اگر دیه میت از آن متوفا بود، باید به ارث به وراثش می‌رسید، درحالی‌که دست‌کم در فقه، اعتقادی به بهره ورثه از دیه میت دیده نمی‌شود (اردبیلی نجفی، ۱۴۱۲: ۳۴۴ - ۳۴۱؛ حلی، ۱۳۸۶: ۴۹ - ۴۸؛ قمی، ۱۳۷۹: ۵۶۶؛ علامه حلی، ۱۳۷۸: ۶۳۲؛ اسدی، ۱۴۱۳: ۷۰۱). در توجیه عدم بهره ورثه از دیه میت، گفته‌اند که ورثه از اموال متوفا در لحظه مرگش ارث می‌برند، اما دیه جنایت بر میت پس از مرگ پدید می‌آید (نابینی، ۱۴۱۸: ۱۸۲-۱۸۰)؛ پس ورثه از آن بهره‌ای نخواهند برد؛ اما حقیقت این است که وقتی وراث از اموال شخص در زمان مرگش ارث می‌برند، به همین شکل، از اموال وی پس از مرگش نیز بهره خواهند برد؛ چه به هر حال، هر دو دسته از اموال، چه اموال حاصله در زمان حیات و چه پس از آن، از آن متوفا هستند. پس باید با هر دو به شیوه یکسان برخورد کرد، بدین معنا که قابلیت به ارث رسیدن هر دو دسته را پذیرفت (اصل تساوی). با این حال، در تبصره ماده ۷۲۲ ق.ج. می‌خوانیم: «دیه جنایت بر میت به ارث نمی‌رسد». بنابراین، به نظر می‌رسد نتوان دیه متوفا را از آن خود متوفا شمرد.

۲.۲. تلقی بازماندگان به عنوان زیان‌دیده

بدن انسان پس از مرگش نیز همچنان حرمت دارد و کسی حق لطمه زدن به آن را ندارد، در این سخن تردیدی نیست، اما لزوماً از این حرمت نمی‌توان به این نتیجه رسید که متوفا می‌تواند صاحب حق گردد. در واقع، میان حرمت داشتن و حق داشتن، ملازمه‌ای در کار نیست؛ چه اگر این‌گونه بود می‌توانستیم استدلال کنیم که اموال و حیوانات نیز دارای حق هستند؛ زیرا کسی نمی‌تواند به آنها صدمه‌ای بزند؛ درحالی‌که این نتیجه را کمتر کسی می‌پذیرد. بر این اساس، اگرچه اموال و حیوانات حرمت دارند، حقی برای آنها متصور نیست و مالک اموال و حیوانات، صاحب حق به‌شمار می‌آید (Young, 2013: 200).

نمونه‌ای دیگر از عدم ملازمه حق و حرمت زمانی است که قانونی اعلام می‌کند پا گذاشتن روی چمن‌ها، ممنوع است، اما این بدین معنا نیست که چمن‌ها، دارنده حق هستند. وضع این قانون نیز برای پاسداشت حق چمن‌ها نیست، بلکه جهت حفظ حق صاحبان چمن است (Kramer, 2001: 29).

این امر در خصوص درگذشتگان نیز صادق است. ایشان حرمت دارند، اما هتک این حرمت حقی را برایشان به‌وجود نمی‌آورد و صاحب حق را باید شخص دیگری دانست. نزدیک‌ترین احتمال در شناسایی صاحب حق، بازماندگان متوفا هستند؛ بازماندگان، کسانی هستند که بیشترین خاطرات، ارتباط و علاقه را با متوفا دارند، پس طبیعی است که آنها از زیان بدنی متوفا، بیشترین زیان را می‌بینند و می‌توان آنان را زیان‌دیده واقعی تلقی کرد.

در حقوق آمریکا، در نقد این رویکرد گفته شده که اگر شخصی وارثی نداشته باشد، چه باید کرد؟ آیا زیان، بدون جبران باید بماند؟ (ibid). این ایراد در حقوق ما قابل رفع است؛ چه می‌توان از ماده ۸۶۶ ق.م. استفاده کرد و حکومت را وارث متوفای بدون وارث دانست، اما به نظر می‌رسد این رویکرد یعنی تلقی وراثت به‌عنوان زیان‌دیده با قانون مجازات اسلامی سازگار نباشد؛ زیرا اگر دیه میت برای جبران زیان این اشخاص بود، باید از آن اینان بود تا هر گونه که بخواهند به مصرفش برسانند. درحالی‌که به تصریح ماده ۴۹۴ ق.ق. و ماده ۷۲۲ ق.ج. دیه میت باید در راه‌های خیر صرف شود، اما از این سخن می‌توان نتیجه دیگری گرفت. از آنجا که دیه میت، از آن وراثت نیست، پس، اگر آنها زبانی به دلیل ایراد خسارت به مورثشان متحمل شده باشند، می‌توانند آن را مطالبه کنند. مسلم است که برای مطالبه زیان، آنها باید ورود زیان و اندازه آن را اثبات کنند. اگرچه برای این منظور، وراثت می‌تواند اماره ورود زیان محسوب شود و اصل تساوی، میزان آن را (در صورت تعدد وراثت) مشخص سازد، علاوه بر این می‌توان از اماراتی مانند وجود فاصله زمانی میان مرگ و ورود آسیب به متوفا بهره برد؛ چه وقتی میان این دو فاصله افتد، علقه‌ها و علاقه‌ها میان متوفا و بازماندگانش کمتر خواهد شد، بنابراین، در ورود زیان به آنها می‌توان تردید کرد (Thomas Mccarthy, 2009:4).

به هر روی، اگرچه تلقی وراثت به‌عنوان زیان‌دیده نظری منطقی و حقوقی است، با نظام حقوقی فعلی ایران تطابق ندارد.

۲.۳. تلقی جامعه به‌عنوان زیان‌دیده

گفتیم که متوفا اهلیت تمتع ندارد و نمی‌توان او را زیان‌دیده دانست، تلقی ورثه به‌عنوان زیان‌دیده نیز با ایراداتی روبه‌رو شد، بر این مبنا دیدگاه سومی مطرح می‌شود که بر مبنای آن، با ورود زیان به شخص متوفا، جامعه را باید زیان‌دیده واقعی دانست. در واقع، این جامعه و به بیان بهتر، اشخاص زنده هستند که با لطمه وارده به جسم بی‌جان یکی از هم‌نوعانشان دچار لطمه شده و امنیت خاطر و آرامششان برهم خورده است؛ بدین ترتیب، ما با پذیرش مسئولیت مدنی برای عامل زیان به متوفا، در واقع، می‌خواهیم به زندگان اطمینان دهیم که جسمشان پس از مرگ نیز مورد احترام خواهد بود (Young, 2013:200). در این دیدگاه، جدا از آنکه به مسئولیت مدنی از این جهت که درصدد جبران زیان است، نگریسته شده، اما دیگر هدف مسئولیت مدنی یعنی «کنترل رفتار انسان‌ها» و به بیان دیگر، بازدارندگی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد (بادینی، ۱۳۸۴: ۱۲). با توجه به این هدف، می‌توان گفت که کنترل رفتار اشخاص زنده سبب شده تا خسارت وارد به متوفا بی‌پاسخ گذاشته نشده و برای آن غرامتی در نظر گرفته شود (برای بررسی این رویکرد در حقوق آمریکا: Thomas Mccarthy, 2009:763).

بر اثر همین باور است که به عقیده برخی فقها، دیه میت متعلق به بیت‌المال است (مفید، ۱۴۱۰ق: ۷۶۰)؛ «ومن قطع رأس میت فعلیه مائه دینار، یقبضها إمام المسلمین منه، أو من نصبه للحکم فی الرعیه، ویصدق عن المیت بها، ولا یعطى ورثته منها شیئا» (مرتضی، ۱۴۱۵ق: ۵۴۲)؛ «لو قطع رأس المیت ومما انفردت به الإمامیه القول: بأن من قطع رأس میت فعلیه مائه دینار لبیت المال» (عاملی، ۱۳۸۶: ۲۹۵)؛ «وقال المرتضی: تكون لبیت المال». حتی آن دسته از فقها که بر تعلق دیه به خود میت پافشاری می‌کنند نیز حکم به مصرف آن در راه‌های خیر می‌دهند تا بدین وسیله لطمه وارد به جامعه جبران شود (حلی، ۱۴۰۹ق: ۱۰۴۹) «کل ما یتقرب به إلی الله من الصرف لشؤون أهل العلم، أو بناء المدارس الدینیة، أو إقامة حکومه اسلامیة، ونحوها».

به نظر می‌رسد قانون مجازات کنونی ما نیز، از همین رویکرد پیروی کرده است. در واقع، اگرچه در ظاهر، براساس تبصره ماده ۷۲۲ ق.ج. «دیه جنایت بر میت... متعلق به خود میت است...» اما اگر قانونگذار به این حکم پایبند بود، باید به ارث رسیدن دیه میت را می‌پذیرفت، درحالی‌که به روشنی در تبصره پیش‌گفته، چنین می‌آورد: «دیه جنایت بر میت به ارث نمی‌رسد...» از دیگر سو، در ادامه تبصره فوق، مقرر شده که دیه میت «... در امور خیر صرف می‌شود». امور خیر، اموری هستند که منفعت حاصل از آن به عموم جامعه می‌رسد؛ این یعنی آنکه قانونگذار می‌خواهد از این طریق، آرامش ازدست‌رفته جامعه بر اثر آسیب به جسم بی‌جان یکی از اعضایش، به این روش، بازگردد و خاطر اعضای جامعه برای تکرار از این‌گونه رویدادها آسوده گردد.

۳. شرایط و موارد معافیت مسئولیت عامل زیان

۳.۱. شرایط

مهم‌ترین و بدیهی‌ترین شرط تحقق ورود زیان به متوفا، «نداشتن حیات» است؛ تشخیص این شرط را باید به علم پزشکی سپرد، اما نکته درخور توجه این است که در برخی موارد، انسان زنده نیز، «مرده» تصور شده است؛ چنانکه براساس ماده ۳۷۲ ق.ج. «هر گاه کسی آسیبی به شخصی وارد کند به‌گونه‌ای که وی را در حکم مرده قرار دهد و تنها آخرین رمق حیات در او باقی بماند و در این حال، دیگری با انجام رفتاری به حیات غیرمستقر او پایان دهد نفر اول قصاص می‌شود و نفر دوم به مجازات جنایت بر میت محکوم می‌گردد».

شایان ذکر است که در نوشته‌های فقهی، عمدتاً، برای جراحات وارد بر متوفای مسلمان، دیه در نظر گرفته شده است (عاملی، ۱۳۸۶: ۳۰۸). این باور در قانون مجازات پیشین نیز دیده می‌شد؛ چنانکه در ماده ۴۹۴ این قانون می‌خواندیم: «دیه جنایتی که بر مرده مسلمان واقع می‌شود به ترتیب زیر است:...». این دیدگاه قابل نقد بود؛ حرمت انسان متوفا در هر صورت باید حفظ

شود و نوع مذهب شخص نباید تأثیرگذار باشد. در این زمینه قانون جدید، در گامی قابل تقدیر، به صورت مطلق برای جنایت وارد بر متوفا، دیه قائل شده است؛ در ماده ۷۲۲ این قانون آمده است: «دیه جنایت بر میت، یکدهم دیه کامل انسان زنده است...». از اطلاق این ماده باید بهره برد و بی توجه به مذهب متوفا، دیه میت را برقرار دانست.

همچنین، در نوشته‌های فقهی، جنسیت شخص و نیز صغیر و کبیر بودن وی تأثیری در میزان دیه میت ندارد (عاملی، ۱۳۸۶: ۲۹۵؛ اسدی، ۱۴۱۳ق: ۷۰۱). قانون جدید نیز در ماده ۷۲۲ از جنایت بر میت، سخن می‌گوید، بی آنکه میان جنسیت یا سن وی تفاوتی بگذارد.

۳. ۲. موارد معافیت

در فقه، این باور، رایج است که اگر برای تشریح یا هر سبب قانونی و مشروع دیگری، لطمه‌ای به جسد شخص مرده وارد شود، دیه‌ای به شخص تعلق نمی‌گیرد (روحانی، ۱۴۱۴ق: ۱۱۷) «ولکن فی مورد جواز التشریح لایثبت شیء من الدیه کما هو الشأن فی جمیع موارد جواز القتل». در قانون مجازات پیشین، حکم ویژه‌ای در این زمینه پیش‌بینی نشده بود، اما در ماده ۷۲۴ قانون جدید آمده است: «قطع اعضای میت برای پیوند به دیگری در صورتی که با وصیت او باشد، دیه ندارد». بدین ترتیب، قطع عضو از متوفا اگر با وصیت وی انجام گرفته باشد، دیه‌ای ندارد، اما همان‌گونه که می‌دانیم، قطع عضو برای پیوند اعضا ممکن است با رضایت وراثت شخص نیز انجام گیرد، آیا در این حالت نیز به میت دیه‌ای تعلق نمی‌گیرد؟

در پاسخ به این پرسش، ممکن است با توجه به سکوت در مقام بیان مقنن در ماده ۷۲۴، همچنان دیه را قابل دریافت دانست؛ به‌ویژه اگر این نکته نیز در ذهن تداعی شود که دیه میت از آن ورثه نیست تا آنها بتوانند با رضایتشان از حق خویش بگذرند، اما حقیقت آن است که پیوند عضو با رضایت ورثه به حکم قانون «پیوند اعضای بیماران فوت‌شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است به بیماران فوت‌شده» (مصوب ۱۳۷۹) انجام گرفته، بنابراین، از آنجا که ارتکاب رفتار به حکم یا اجازه قانون صورت گرفته، نمی‌تواند سبب مسئولیت کیفری یا مدنی اشخاص باشد (ماده ۱۵۸ ق.ج.). افزون‌بر این، در قانون پیش‌گفته، به صراحت به عدم تعلق دیه تصریح شده است، چنانکه در تبصره ۳ ماده واحده این قانون می‌خوانیم: «پزشکان عضو تیم از جهت جراحات وارده بر میت مشمول دیه نخواهند گردید».

۴. پرداخت زیان

دیه میت که به اندازه یکدهم دیه انسان زنده است، باید به صورت فوری پرداخت شود. همچنین، این دیه باید توسط خود شخص جانی پرداخت شود. افزون‌بر اینها، درباره

دریافت‌کننده دیه اختلاف نظر وجود دارد. در این مبحث، به بررسی «اندازه و زمان پرداخت دیه» و «پرداخت‌کننده دیه و دریافت‌کننده آن» پرداخته خواهد شد.

۴.۱. اندازه و زمان پرداخت دیه

۴.۱.۱. اندازه دیه

در فقه، برخی با توجه به روایاتی که حرمت میت را همانند حرمت انسان زنده می‌دانند، احتمال برابری اندازه دیه میت را با دیه انسان زنده مطرح کرده‌اند (طوسی، ۱۳۶۴: ۲۷۲)، اما برخی دیگر همانندی حرمت میت با حرمت انسان زنده را تنها از جهت «قابل مؤاخذه بودن نقض حرمت» دانسته‌اند. این دیدگاه که قول مشهور در فقه نیز با آن مطابقت دارد، برای اثبات اندازه دیه میت، به دیه جنین استناد می‌کند؛ چه میت از این جهت که روحی در آن وجود ندارد، همانند جنینی است که روحی در آن دمیده نشده است، پس همان‌گونه که دیه جنین تا پیش از دمیدن روح، یک‌دهم دیه کامل است، دیه میت نیز به همین اندازه است (هندی، ۱۴۰۵: ۴۷۴-۴۷۳؛ بیهقی، ۱۴۱۶: ۵۱۰) «حکم المیت حکم الجنین ودیته کدیته سواء...»؛ (طوسی، ۱۴۰۸: ۴۵۷) «وَأما دیه المیت فمثل دیه الجنین مائه دینار»؛ (عاملی، ۱۳۸۶: ۳۰۸-۲۹۵)؛ «وهذا هو میت بمنزله قبل أن تنفخ فيه الروح فی بطن أمه جنینا... أی بمنزله الجنین الذی بلغ المرحله الرابعه وهی (وفی اللحم عشرون). مجردا عن الروح الانسانی المعبر عنها بالنفس الناطقه» (صدوق، ۱۳۸۶: ۵۴۳؛ سار، ۱۴۱۴: ۲۴۴؛ اسدی، ۱۴۱۲: ۴۲۲) «والأولی حمل الدیه علی دیه الجنین وهی مائه دینار لا دیه الحی». این باور منطقی‌تر است، زیرا نمی‌توان تصور کرد زیان بدنی انسان‌های زنده با درگذشتگان برابر باشد (Thomas Mccarthy, 2009: 763).

ماده ۴۹۴ قانون پیشین نیز دیه میت را صد دینار یعنی یک‌دهم دیه انسان کامل می‌دانست (ماده ۲۹۷ ق.ق.). قانون جدید نیز از همین قول پیروی کرده است؛ چنانکه در ماده ۷۲۲ این قانون می‌خوانیم: «دیه جنایت بر میت، یک‌دهم دیه کامل انسان زنده است مانند جدا کردن سر از بدن میت که یک‌دهم دیه و جدا کردن یک دست، یک‌بیستم دیه و هر دو دست، یک‌دهم دیه و یک انگشت، یک‌صدم دیه کامل دارد. دیه جراحات وارده به سروصورت و سایر اعضاء و جوارح میت به همین نسبت محاسبه می‌شود».

۴.۱.۲. زمان پرداخت

همان‌گونه که می‌دانیم، طلب مربوط به دیه، مؤجل است؛ یعنی به حکم قانونگذار برای پرداخت آن، اجل در نظر گرفته شده است (ماده ۳۰۲ ق.ق؛ و ماده ۴۸۸ ق.ج.). قانون مجازات پیشین درباره زمان پرداخت دیه میت، حکم ویژه‌ای نداشت؛ بنابراین، می‌شد به اطلاق ماده ۳۰۲ ق.ق. استناد کرد و دیه میت را نیز مؤجل دانست، اما ماده ۷۲۵ ق.ج. دیه جنایت بر میت را حال

می‌داند؛ این حکم جدید، درخور نقد است؛ زیرا توجیهی منطقی برای استثنا کردن دیه میت از قاعده مؤجل بودن پرداخت دیات دیده نمی‌شود؛ در فقه نیز تا آنجا که منابع فقهی مطالعه شد، قول مشهوری مبنی بر لزوم حال بودن دیه میت دیده نمی‌شود تا پیروی از آن حکم، سبب انشای حکم ماده باشد. گذشته از این نقد، در پایان ماده پیش‌گفته می‌خوانیم: «... مگر اینکه مرتکب نتواند فوراً آن را پرداخت کند که در این صورت، به او مهلت مناسب داده می‌شود». این بخش از ماده نیز قابل انتقاد است، چراکه ماده مذکور معیار مناسبی برای ناتوانی مرتکب در پرداخت فوری ارائه نمی‌دهد؛ به‌علاوه، سقفی نیز برای مهلت در نظر گرفته نشده است. بدین ترتیب، دست قاضی برای اندازه مهلت، بیش از اندازه باز خواهد بود. به‌نظر می‌رسد در این زمینه باید از ملاک ماده ۴۸۸ ق.ج؛ که مهلت پرداخت دیه را مشخص می‌کند، بهره برد. بدین ترتیب، حداکثر مهلتی که دادرس می‌تواند تعیین کند، بیش از سه سال قمری نخواهد بود.

۲.۴. پرداخت‌کننده و چگونگی مصرف دیه

۲.۴.۱. پرداخت‌کننده

اگرچه در برخی موارد، عاقله مسئول پرداخت دیه است (ماده ۴۶۶ ق.ج.)، دیه میت بی‌آنکه تفاوت ویژه‌ای با سایر دیات داشته باشد، لزوماً باید توسط خود شخص پرداخت شود؛ چنانکه در ماده ۷۲۶ ق.ج. می‌خوانیم: «دیه جنایت بر میت خواه عمدی باشد یا خطائی، توسط خود مرتکب پرداخت می‌شود». مفاد این ماده که پیشینه‌اش را باید قول برخی فقها دانست (الکافی للجلبی، بی‌تا: ۳۹۳. «وهذه الدیه مختصه بالجانی دون عاقلته») قابل تأیید است؛ «چه قاعده این است که هر کس مسئول خطاهای خویش باشد» (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۵).

۲.۴.۲. دریافت‌کننده

حال که دیه میت را از آن خود میت دانستیم، چگونه باید آن را مصرف کرد؟ در فقه اعتقاد بر این است که دیه میت باید در راه‌های خیر صرف شود (طباطبایی بزدی، ۱۳۷۸: ۲۷)؛ «هی للمیت یحج بها عنه أو یتصدق بها عنه» (فیاض، ۱۳۷۸: ۴۵۰)؛ «وهی لا تورث وتصرف فی وجوه البر والاحسان له» (عاملی، ۱۴۱۹ق: ۴۹۰؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق: ۲۶۸). در توجیه این باور به روایات استناد می‌شود (حلی، ۱۴۰۹ق: ۱۰۴۹)؛ «کل ما یتقرب به إلی الله من الصرف لشؤون أهل العلم، أو بناء المدارس الدینیة، أو إقامة حکومت اسلامیة، ونحوها» (اردبیلی نجفی، ۱۴۱۲ق: ۳۴۸ - ۳۴۳)؛ «أنه له بمعنی أن یصرف فی مصالحه الأخرویه كالحج والصدقه وسائر سبل الخیر» (بیهقی، ۱۴۱۶ق: ۵۱۰؛ ابن

سعید، ۱۴۰۵: اق: ۵۹۷؛ طوسی، ۱۴۰۸: اق: ۴۵۷؛ عاملی، ۱۳۸۶: ۲۹۵؛ «وهذه الدية ليست لورثته، بل (تصرف في وجوه القرب) عن الميت...» (حلی، ۱۳۸۷: ۷۲۹-۷۲۸).

اما آیا از محل دیه میت می‌توان بدهی‌های وی را پرداخت؟ در این زمینه، اختلاف نظر است؛ جدا از پاره‌ای از فقها که در این خصوص سکوت کرده‌اند (حلی، ۱۴۱۷: اق: ۴۱۵؛ الکافی للحلی، بی‌تا: ۳۹۳)، برخی این‌گونه استدلال می‌کنند با توجه به اینکه دیه میت جزء ترکه محسوب نشده و به ارث نمی‌رسد و نظر به اینکه دین می‌باید از محل ترکه پرداخت شود، دلیلی بر پرداخت دیه از محل دیه میت وجود ندارد (حلی، ۱۳۸۷: ۷۲۹-۷۲۸).

اما برخی دیگر با این استدلال که پرداخت بدهی، واجب و صرف دیه در امور خیر، مستحب است، انجام امر واجب را مقدم بر انجام مستحب می‌دانند (همان: ۷۲۸) «ولأن الدین أولى من الصدقة عنه لأنه واجب». در همین زمینه، بر این باورند که از دیه میت ابتدا باید بدهی‌ها را پرداخت و سپس میزان باقی‌مانده را در راه‌های خیر صرف کرد (انصاری، ۱۴۱۸: اق: ۵۴؛ اردبیلی نجفی، ۱۴۱۲: اق: ۳۴۸-۳۴۳؛ فقعی، ۱۴۱۸: اق: ۳۳۱). «وفی قطع رأس الميت المسلم الحر: مائة دینار، وفی جراحه وشجاجه: بالنسبه، ویصرف فی قضاء دینه إن کان، وإلا صرف فی وجوه البر» (عاملی، ۱۳۸۶: ۲۹۵) «ونمنع عدم دخوله فی البر، بل هو من أعظمها، ولأن من جملتها قضاء دین الغارم».

ماده ۴۹۴ ق.ق. نیز از همین قول پیروی کرده بود؛ چنانکه در تبصره این ماده می‌خوانیم: «... بدهی او از آن پرداخت می‌گردد و در راه‌های خیر صرف می‌شود». بدین ترتیب، در درجه نخست بدهی میت از دیه پرداخت شده و سپس، باقی‌مانده در راه‌های خیر صرف می‌شود؛ اما قانون جدید، کمی متفاوت است؛ چنانکه در تبصره ماده ۷۲۲ ق.ج. می‌خوانیم: «دیه جنایت بر میت به ارث نمی‌رسد بلکه متعلق به خود میت است که در صورت مدیون بودن وی و عدم کفایت ترکه، صرف پرداخت بدهی او می‌گردد و در غیر این صورت، برای او در امور خیر صرف می‌شود». بدین ترتیب، پرداخت بدهی‌ها از محل دیه میت، مشروط به عدم کفایت ترکه است.

۵. نتیجه

• از آنجا که بدن انسان مرده نیز مانند انسان زنده حرمت دارد، در صورتی که به بدن میت صدمه‌ای وارد شود، براساس قواعد عام مسئولیت مدنی، عامل زیان ملزم به پرداخت خسارت خواهد بود. لکن در برخی فروع این مسئله و به‌ویژه در تشخیص زیان‌دیده، اختلاف نظرهایی وجود دارد.

- در جنایت بر میت می‌توان خود متوفا، ورثه وی یا جامعه را به‌عنوان زیان‌دیده تلقی کرد. با مقایسه دیدگاه‌های مختلف می‌توان نتیجه گرفت که جامعه از لطمه به جسم بی‌جان اعضایش آسیب می‌بیند و می‌توان آن را زیان‌دیده واقعی به‌شمار آورد.
- حرمت انسان متوفا در هر صورت باید حفظ شود و نوع مذهب، جنس یا سن شخص نباید تأثیرگذار باشد. در همین زمینه قانون جدید، در گامی قابل تقدیر، به‌صورت مطلق برای جنایت وارد بر متوفا، دیه قائل شده است.
- در فقه، این باور، رایج است که اگر برای تشریح یا هر سبب قانونی و مشروع دیگری، لطمه‌ای به جسد شخص مرده وارد شود، دیه‌ای به شخص تعلق نمی‌گیرد. این باور، در قانون مجازات کنونی نیز قابل پذیرش است و قطع عضو برای پیوند اعضا، جنایت بر میت تلقی نمی‌شود.
- در نظام حقوقی ما، جبران زیان بدنی به درگذشتگان، از طریق نهاد «دیه میت» پیش‌بینی شده است. این دیه که به‌اندازه یک‌دهم دیه انسان زنده است، باید فوری و توسط خود جانی پرداخت شود.
- براساس قانون مجازات جدید، دیه میت، در صورت مدیون بودن وی و عدم کفایت ترکه، صرف پرداخت بدهی او می‌گردد و در غیر این صورت، برای او در امور خیر صرف می‌شود. بدین ترتیب، پرداخت بدهی‌ها از محل دیه میت، مشروط به عدم کفایت ترکه است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ایزانلو، محسن؛ میرشکاری، عباس (۱۳۸۹)، «ارث دیه»، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، ش ۲.
۲. بادی، حسن (۱۳۸۴)، *فلسفه مسئولیت مدنی*، ج ۱، تهران: انتشار.
۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، *مسئولیت مدنی*، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.

ب) عربی

۴. ابن سعید، یحیی بن احمد (۱۴۰۵ق)، *الجامع للشرایع*، مؤسسه سید الشهداء (ع)
۵. اردبیلی نجفی، احمد بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، ج ۱۴، ج اول، جامعه مدرسین.
۶. اسدی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی) (۱۳۸۹)، *ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد*، ج ۴، مؤسسه اسماعیلیان.
۷. ----- (۱۴۱۲)، *مختلف الشیعه*، ج ۹، مؤسسه نشر اسلامی.
۸. ----- (۱۴۱۳)، *قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، ج ۳، مؤسسه نشر اسلامی.

۹. انصاری، محمدعلی (۱۴۱۸ق)، *الموسوعة الفقهية الميسرة*، ج ۲، مجمع فکر اسلامی.
۱۰. بیهقی کیدری، قطب‌الدین (۱۴۱۶ق)، *إصباح الشيعة بمصباح الشريعة*، اعتماد.
۱۱. حلبی، ابوالصلاح (بی‌تا)، *کافی*، ج ۱۵.
۱۲. حلبی، ابن زهره (۱۴۱۷ق)، *غنية النزوع*، اعتماد.
۱۳. حلبی، ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید (محقق)، (۱۴۰۹ق)، *شرايع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام*، ج ۴، ج اول، انتشارات استقلال.
۱۴. حلبی، فخر الدین ابو طالب محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷)، *ایضاح الفوائد في شرح مشکلات القواعد*، مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تیبیان.
۱۵. علامه حلبی، حسن بن یوسف (۱۳۷۸)، *تحریر الاحکام*، ج ۵، مؤسسه امام صادق (ع).
۱۶. حلبی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵ق)، *جامع الشرايع*، علمی.
۱۷. ----- (۱۳۸۶)، *نزهة الناظر في الجمع بين الأشباه والنظائر*.
۱۸. خمینی، روح الله (۱۳۶۶)، *تحریر الوسیله*، ج ۲، دارالکتب العلمیه.
۱۹. خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۸)، *مصباح الفقاهه في المعاملات*، ج ۲، علمیه.
۲۰. روحانی، سید محمدصادق (۱۴۱۴ق)، *فقه الصادق (ع)*، ج ۲۴، ج سوم، دارالکتاب.
۲۱. ----- (۱۴۱۴ق)، *المسائل المستحدثة*، دارالکتاب.
۲۲. سلار بن عبد العزیز، (۱۴۱۴ق)، *المراسم العلویه*، امیر.
۲۳. شهید اول، شیخ شمس الدین محمد بن مکی، (۱۴۱۱ق)، *لمعه دمشقیه*، ج ۲، ج اول، چاپ قدس.
۲۴. صدوق (۱۳۸۶)، *علل الشرائع*، ج ۲، منشورات المكتبة الحیدریه.
۲۵. طباطبائی یزدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم (۱۳۷۸)، *منجزات المریض*، مؤسسه اسماعیلیان.
۲۶. طه‌پوری، صادق (۱۴۱۹ق) *محصل المطالب في تعليقات المكاسب*، ج ۱، أنوار الهدی.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۴)، *تهذیب الاحکام في شرح المقنعه للشيخ المفيد*، ج ۱۰، ج چهارم، دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. طوسی، ابن حمزه (۱۴۰۸ق)، *الوسیله*، خیام.
۲۹. عاملی، زین‌الدین بن علی بن احمد (شهیدثانی)، (۱۴۱۹ق)، *مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام*، ج ۱۵، ج اول، مؤسسه معارف اسلامی.
۳۰. ----- (۱۳۸۶)، *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية*، ج ۱۰، جامعه نجف.
۳۱. فقعی، ابن طی (۱۴۱۸ق)، *الدر المنضود*، مکتبه مدرسه امام العصر.
۳۲. گلپایگانی (۱۴۱۴ق) *بلغة الطالب*، خیام.
۳۳. فیاض، محمد إسحاق (۱۳۷۸)، *منهاج الصالحين*، ج ۳: امیر.
۳۴. قمی، علی بن محمد (۱۳۷۹)، *جامع الخلاف والوفائق*: پاسدار اسلام.
۳۵. مرتضی (۱۴۱۵ق)، *الاتصار*، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۶. مفید (۱۴۱۰ق)، *المقنعه*، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۷. نائینی، میرزا محمدحسین (۱۴۱۸ق)، *مئیه الطالب*، ج اول، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۸. همدانی، رضا (۱۳۲۲)، *مصباح الفقيه*، مکتبه صدر.
۳۹. هندی، فاضل (۱۴۰۵ق)، *کشف اللثام*، ج ۱۱، مؤسسه نشر اسلامی.

ج) خارجی

40. Levenbook, B. B. (1984). "Harming Someone After His Death". *Ethics*. Vol. 94. No.3. Apr. 1984.

-
41. Gillis, K. C. (). *Harm And The Right Not To Be Harmed*
 42. Feinberg, J. (1987). *The Moral Limits Of The Criminal Law. Volume 1: Harm To Others*. University Press Scholarship Online.
 43. Feinberg, J. (1980). *Harm And Self-Interest, In Rights, Justice, And The Bounds Of Liberty*. Essays In Social Philosophy.
 44. Young, H. (2013). "The Right To Posthumous Bodily Integrity And Implications Of Whose Right It Is". *Marquette Elder's Advisor*. Vol. 14:2.
 45. Luper, S. (2004). "Posthumous Harm". *American Philosophical Quarterly*. Vol.41:1.
 46. Partridge, E. (1981). *Posthumous Interests And Posthumous Respect*. ETHICS. N.91.
 47. Kramer, M. H. (2001). "Do Animals And Dead People Have Legal Rights?". *CAN. J.L. & JURIS*.
 48. Smedley, T.A. (1960). *Wrongful Death—Bases Of The Common Law Rules*. 13 VAND. L. REV.
 49. Smolensky, Kirsten Rabe. (2009). "RIGHTS OF THE DEAD". *HOFSTRA LAW REVIEW*. Vol. 37. 2009.
 50. Thomas Mccarthy, J. (2009). *The Rights Of Publicity And Privacy*. 2d ed.
 51. Wellman, C. (1995). *Real Rights*. Oxford University Press.